

## تفسیر بقره، جلسه ۲۶

بسم الله الرحمن الرحيم

سید بن طاووس در «اقبال» می‌فرماید: اگر ماه رجب، ماه ویژه‌ای است به خاطر مبعث است. تمام فیوضات ماه رجب به خاطر این است که در قله انسانیت کسی پرچم زد؛ یعنی این که قرار بود همه انبیاء از قله انسانیت بالا بروند و بالا رفتند و طی کردند، کسی آن پرچم را در نقطه‌ی فوقانی قله زد و آن قله را فتح کرد و برکات ماه رجب هم مال همین روز است و این روز را می‌توان به عنوان یک عید بزرگ یاد کرد و عیدها به شخصیت حقوقی ائمه برمی‌گردد و خیلی به شخصیت حقیقی آن‌ها بر نمی‌گردد؛ گرچه شخصیت حقوقی روی شخصیت حقیقی پیاده شده و طبیعتاً وجود شخصیت حقیقی‌شان هم یک مبارک‌بادی برای انسان دارد، ولی این شخصیت حقوقی است که اوج کار است.

آیت الله جوادی (حفظه الله) می‌گفتند: اگر نسبت‌سنجی بکنیم عید غدیر را با ۱۳ رجب، این‌ها هیچ ارتباطی با هم ندارند! عید غدیر آن شخصیت حقوقی امام است، ولی ۱۳ رجب شخصیت عنصری امام است، و این دو عید همسان هم نیستند و لذا تولد پیامبر با مبعث پیامبر در کنار هم، وزنشان یکسان نیستند. شخصیت حقوقی اصل کار امامت امام است و نبوت نبی.

یک جهت دیگری که می‌توان از آیات و روایات کمک گرفت؛

در سوره حج آیه در بحث نماز آمده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (۷۷)؛ ای مؤمنین رکوع و سجده کنید که یعنی نماز بخوانید، اما خود رکوع و به خصوص سجده مستقلاً موضوعیت دارد؛ چون در قرب الی الله هیچ حالتی مثل سجده نیست؛ چون آن حالت تواضعی که در سجده هست در حالت دیگر نیست و انگار فرد هیچ برآمدگی و خودی از خودش نمی‌خواهد نشان بدهد. در تنها حالتی که فرد در نماز اصلاً نمی‌تواند خودش را ببیند، همان سجده است. دیگر برای فرد خودی باقی نمی‌ماند. و بعد دارد «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ»؛ جهاد کنید در راه خدا، نهایت جهاد و تلاشی را که می‌توانید انجام دهید.

کسانی که دارند دنبال کلاس اخلاق می‌گردند، فکر می‌کنند که اگر این بحث اخلاقی را طی بکنند، ادامه راه چه می‌شود؟! مثلاً می‌گوییم نماز شب بخوان ولی می‌پرسد: حالا بعدش چه کار کنم؟! این کلاً بعدش دیگر دست خداست. آن مقداری که هست این است که شما پایت را در راه بگذار و تلاشت را در این راه این قدری که می‌فهمی بکن! آن موقع اگر در مسئله اجتماعی باشد بعدش معلوم می‌شود و در مسائل غیراجتماعی و اخلاقی هم، بعدش معلوم می‌شود.

در سوره مبارکه عنکبوت دارد که در هر راهی هر کسی به هر میزانی که دارد تلاش می‌کند «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» (۶۹)؛ کسی که جهاد و سخت‌کوشی کند در راه ما، بعد از آن ما راه خودمان را به او نشان می‌دهیم؛ یعنی معلوم است که قبل از جهاد راهها مشخص نیست و تا شما جهاد نکنید، نمی‌توانید اتاق فکر تشکیل بدهید. اتاق فکرتان کالشلغم است! تا جهاد نکنید اتاق فکر چیز بی‌خودی است، برنامه‌ریزی چیز بی‌خودی است، فکر کردن و جلسه تشکیل دادن چیز بی‌خودی است! تا کسی به میزان دانسته‌اش عمل نکند، برنامه‌ریزی‌هایش روی هواست، اما وقتی جهاد بکند، خود خدا گفته من در فرایند تقوا و جهاد، هدایت‌هایم را انجام می‌دهم. «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَبِعَلِّمُكُمُ اللَّهَ» (بقره: ۲۸۲)؛ یعنی تقوا، سپس علم. در فرض جهاد خدا به شما اهداء سبل می‌کند. راهها را به شما نشان می‌دهد. معلوم است که قبلش این چیزها را نشان نمی‌دهد. کسی بی‌خود ننشیند اتاق فکر درست کند. پیدا کردن راهها این جور نیست. در فرض جهاد است که «وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» وقتی کسی جهاد کرد می‌شود محسن و نیکوکار و خدا با او معیت پیدا می‌کند؛ یعنی می‌آید دستش را می‌گیرد و در این راهها می‌بردش، پس معلوم است که «لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» منظور این نیست که دارد اشاره می‌کند که برو آن‌جا، برو دست چپ! برو دست راست! مثل بعضی این جوری آدرس نمی‌دهد که آدم گیج بشود. بعضی هستند که می‌گویند بنشین ببرمت، اتفاقاً راه من به شما می‌خورد و این جوری دیگر خیال آدم راحت است؛ چون او می‌گوید این راه خودم است و لذا تا آخر می‌بردت و می‌رساندت.

این که دارد «وَأَنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» یعنی کسی که محسن و نیکوکار شده، دیگر خدا کنار دستش می‌نشیند و می‌بردش. این براساس مدل هدایتی است که هم خدا به خودش نسبت داده و هم هدایت به امر است.

در آیه سوره حج که داشتیم «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ» بروید حق جهاد را انجام بدهید؛ یعنی بروید تمام مدل‌های جهاد را انجام بدهید. هر مدل جهادی هست بروید انجام بدهید. این ویژگی راجع به امت پیغمبر است.

نکته:

ما چهار عنوان در عناوین قرآنی داریم: ولایت، نبوت، رسالت، خلافت و امامت

۱- ولایت: جهت حقانی قضیه است، ارتباط با حق و اولیاء الله شدن. هرچقدر فرد ارتباط با حق پیدا بکند و ارتباط ولایی با حق پیدا بکند، می‌شود اولیاء الله و ولی الله و این جهت ولایت در او قوی می‌شود. این همان ولایت معنوی است که شخص در ارتباط با خدا پیدا می‌کند.

۲- نبوت: عنوانی است که از انباء و خبرگیری خبر می‌دهد که به جهت تسدید ملکی نبی برمی‌گردد که چقدر مسدد به ملک است و به کدام ملک مسدد است. شما روایات را که نگاه بکنید، می‌بینید بعضی از تأیید به روح القدس دارند و بعضی ندارند؛ مثلاً حضرت عیسی جزء کسانی است که تأیید به روح القدس دارد. امامان ما تأیید به روح القدس دارند. حضرت عیسی از این جهت خیلی جایگاه دارد. وقتی سخن در قرآن این است که «وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ»؛ ما بعضی از نبیین را بر بعضی تفضیل دادیم، راجع به نحوه انباء و خبرگیری‌شان است.

۳- رسالت: جنبه تبلیغ دارد: «یا ایها الرسول بلغ» و به امم و به حیطه و دایره تبلیغ برمی‌گردد. این دو عنوان را یکسان در نظر نگیرید؛ «وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ» این یک عنوان است. «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» این یک عنوان دیگر است. تفضیل رسل به یک چیز است و تفضیل انبیاء به یک چیز دیگر است. تفضیل انبیاء به تسدید ملکی‌شان است، ولی تفضیل رسل به تفضیل امت‌هایشان و حیطه دایره تبلیغ‌شان

است. ما بعضی از انبیاء را داشتیم که رسول نبودند، این‌ها پیام می‌گرفتند و نبی بودند، اما مأمور به تبلیغ نبودند. برای خودشان پیام می‌گرفتند. می‌بینید این دو عنوان در قرآن هم مجزای از همدیگرست؛ مثلاً در آیه ۵۲ سوره حج: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَّتْ أَلْفِي الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ»؛ ما ارسال نکردیم قبل از تو نه رسول و نه نبی. معلوم است که این‌ها دو تا عنوان است. هرکس رسول هست حتماً نبی هست، ولی هر کسی که نبی هست حتماً رسول نیست. بعضی از انبیاء تا همین نقطه‌ی نبوت بودند، منتهای مراتب یک عنوان دیگر بر برخی تطبیق شد و آن عنوان خلافت و امامت است. این عنوان خلافت، قیام به سیف است؛ یعنی در آن‌جایی است که شخص در صحنه مدیریت اجتماعی وارد می‌شود و شروع می‌کند فراغته‌ی عالم را پس زدن و حاکمیت‌ها را به دست گرفتن. این عنوان مدیریت اجتماعی، با فرعون‌ها درگیر شدن، دشمنی‌ها را کنار زدن برای همه انبیاء نبوده. برخی مبلغ بودند و در مبلغ بودنشان اذیت هم می‌شدند. مبلغ بودن یعنی تبلیغ خدا می‌کنند و در این تبلیغ خدا کردن درگیری‌ها ایجاد می‌شده و در این کار اذیت می‌شدند، منتهای مراتب در جریان امثال حضرت موسی و حضرت ابراهیم و پیامبر خودمان، مطلب، رسالت نبوده، بلکه خلافت نبوده و روز مبعث روزی است که هر دوی رسالت و خلافت نصب شده؛ یعنی از همان اول پیامبر به رسالتی رسیدند که در آن رسالت قرار است بیایند درگیر بشوند با صحنه‌ی طاغوت‌ها و مدیریت اجتماعی بکنند؛ یعنی حاکمیت تشکیل بدهند. این همان چیزی است که به خاطر آن، هم در جریان حضرت ابراهیم، هم در جریان حضرت موسی و هم در پیغمبر معنای اقامه نماز این مقدار تذکر داده شده؛ چون کادرسازی و مقدمه‌های فرهنگی است برای همان داستان؛ یعنی آن‌جا معنی نماز خواندن نیست، معنای اقامه صلوات است. این قیام اجتماعی و قیام به سیف دیگر با درگیری همراه است. این با درگیری با فرعون‌ها اتفاق می‌افتد. بحث حضرت موسی همین جواری ایجاد شده، حتی حضرت هارون که بزرگتر از حضرت موسی است و قبل از این‌که کنار دست حضرت موسی بیاید نبی است و یکی از انبیاء است، منتهای مراتب در جریان جدیدی وارد می‌شود و قبل از این فقط نبی و رسول بوده؛ یعنی باید فقط تبلیغ می‌کرده. به عبارتی مبلغ و منبری بوده و داشته تبلیغ دین می‌کرده. این‌که حضور در مدیریت اجتماعی پیدا بکند و با فرعون‌ها درگیر بشود.

خدا امام را رحمت کند! کاری که امام و «مَنْ تَبَعَ» امام کرده، این است که در واقع خلافت رسول الله را رو کرده، وگرنه آن شأن رسالت را بقیه علما در دست گرفته بودند و داشتند تبلیغ دین می‌کردند و در جایگاه رسالت رسول نشسته بودند. شما هارون را نگاه بکنید! «وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا» (مریم: ۵۳) معلوم است که هارون از قبل یک نبی بوده و می‌دانید که قبل از حضرت موسی به رحمت خدا می‌رود، ولی همین نبی در کنار موسی می‌آید، موسایی که شأن درگیری با فرعون را دارد که «اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ» (نازعات: ۱۷)؛ برو به سمت فرعون و با او درگیر شو و بعد هم می‌شود خلیفه خدا و هارون می‌شود خلیفه حضرت موسی «وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا» (مریم: ۵۳) در حقیقت ما از رحمت خودمان هارون را به صورت نبی به او دادیم؛ یعنی هارون نبی بوده. طبق درخواستی که خود حضرت موسی کرده که «وَأَخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا» (قصص: ۳۴) هارون نبی را به او بخشیدند.

حالا این مسئله نبوت - رسالت و عنوان خلافت و قیام به سیف که عنوان امامت است در معانی ما، این خودش در بحث مدیریت اجتماعی و حضور توحید در عالم و بسط توحید در عالم گویای یک حقیقتی است و آن حقیقت این است که انسان می‌باید از دو طرف کش بیاید؛ یعنی اگر می‌خواهد قیام به سیف بکند و حضور اجتماعی و مدیریت اجتماعی پیدا بکند، باید جهت ولی الله شدنش قوی بشود. مدیر و حاکم اسلامی و هر که الاقرب فالاقرب می‌خواهد حاکم اسلامی بشود، این نیست که حاکمی است که یکسری قواعد اسلامی به دستش می‌دهند و می‌گویند برو این قواعد را اجرا کن! این باید مدد بگیرد از آن باطن حقانی‌ای که خودش دارد؛ برای همین در سوره مبارکه مزمل «يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ \* قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا»؛ بلند شو این روابط حقانی‌ات را درست کن «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا \* إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا»؛ چون تو سبح طویل داری و شناگر روز هستی، بحث‌های ارتباطت با حق را درست کن. هرکسی بخواهد در طبقه حاکمان اسلامی باشد و مدیریت اجتماعی داشته باشد، او باید جهت حقانی و تسدید ملکی‌اش را درست کند. بعضی از تسدید ملکی معنای نبوت را می‌فهمند و در نبوت هم که بسته است! در صورتی که ما یک تسدید ملکی داریم که به معنای نبوت عام است که برای همه بندگان هست. شما حتما مسدد به ملائکه هستید. اگر بخواهید یک راه دشواری را طی بکنید و در

این عالم مؤمنانه زندگی بکنید، و در راه‌هایتان اگر بخواهید ثابت قدم حرکت کنید، حتما باید مسدد به ملائکه باشید. این عبارت را در بحث ملائکه ببینید! سوره انفال آیه ۱۲ وقتی قرار است مؤمن تثبیت بشود این جور تثبیت می‌شود: «إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا»؛ پروردگارت به ملائکه وحی می‌کند که من با شما هستم، بروید مؤمن را تثبیت بکنید! «سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرَّعْبَ فَأَضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَأَضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ»؛ وقتی ملائکه فرود می‌آیند در قلب مؤمن (فرودگاه ملائکه قلب مؤمن است) او را تثبیت می‌کنند، پس برای این که تثبیت و ثبات قدم باید داشته باشد، باید مسدد به ملک باشد. متوقع است از مدیر اسلامی، از حاکم اسلامی، از طبقه حاکمان اسلامی این نیست که یکسری قواعد را در دست بگیرد و براساس این قواعد شروع کند به مدیریت اجتماعی کردن. این نیست! باید آن جهت حقانی‌اش قوی شده باشد و بکوشد که قوی‌تر بشود.

آیه انتهایی سوره حج را یک بار دیگر ببینیم!

«وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِثْلَهُ أَيْبُكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ»

«وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ» در مورد خدا حق جهاد را انجام بدهید؛ یعنی هر کوشش و دفع دشمنی در صحنه جبهه جهاد اکبر و جهاد اصغر انجام بدهید، «هُوَ اجْتَبَاكُمْ»؛ خدا شما را برگزیده است. شما امت برگزیده هستید. «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»؛ خدا این دین را مطابق فطرت گذاشته. جداشده‌ی این بخش را در فقه بررسی می‌کنند به عنوان قاعده «لا حرج» که اگر وضویی ضرر داشت، نباید وضو گرفت، این یک بحث است، ولی یک بحث خود این آیه است، این که خدا در دین حرج نگذاشته، به این معناست که حق جهادی که می‌خواهی انجام بدهی، نگو این حرج می‌شود! این حرج نیست! این دقیقا مطابق فطرت پاک انسانی‌ای است که در تو گذاشته‌اند و اصلا در آن حرجی وجود ندارد. در این دین، خدا برای شما حرج نگذاشته. بنای کار نکردن نیست، بلکه این آیه دعوت به کار است. آن معنایی که از «لا حرج» در ذهن‌هاست، این است که حق جهاد را

اگر دیدی حرجی دارد انجام نده! مثلاً جهاد و جنگ و خمس است و این‌ها حرج دارد! بالاخره این‌ها سخت است.  
اگر دیدی حرجی شد می‌خواهی این‌ها را انجام نده!

درست است که بریده‌های آیات، خارج از سیاق خودشان معنا دارند و حتی برداشت‌های عکس می‌شود از

آیات کرد که مثال‌هایش را گفته بودم در آیه «وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ» (بقره: ۲۵۱)

یک بحث عمده در قرآن وجود دارد که بریده‌ی آیات برای خودشان قابل استفاده است و ائمه از این به عنوان

یک روش استفاده می‌کردند. آیه را از مقطع و سیاق‌های خودش جدا کردند و به عنوان بریده‌ای از آیه گفته‌اند،

نه این‌که این بریده را گفته باشند مثل استنادهای تمثیلی و شعری! بلکه یک بار معنایی را روی این پیاده

کرده‌اند؛ مثلاً معنی «بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (هود: ۸۶) همین جور است. این در سیاق به حضرت

بقیه الله نمی‌خورد! این آیه راجع به حضرت شعیب است و آن چیزی که ته ترازو باقی می‌ماند خیر است برای

شما، ولی می‌بینید ائمه این بریده را جدا کرده‌اند.

آیه دارد: «أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» (همان: ۸۵)؛

این مکیال و میزان را به قسط انجام دهید و از این‌ها کم نگذارید و در زمین فساد و فتنه ایجاد نکنید و بعد دارد

«بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ»؛ آن چیزی که پس از استیفای حق مردم می‌کنید، اگر ایمان داشته باشید می‌دانید که این

برای شما بهتر است؛ یعنی خمس‌تان را بدهید. امور مالی‌تان را پرداخت کنید. حساب مردم را درست بدهید. آن

چیزی که باقی می‌ماند، اگر ایمان داشته باشید می‌بینید که این برای شما بهتر است.

حالا این چه ارتباطی به حضرت بقیه الله دارد؟ این مدل استفاده ائمه است از آیات قرآن که حتی شاید بشود

روشن‌تر راجع به آن فکر کرد که این بخش را جدا می‌کنند. به تعبیری زمینه‌اش را هم خدا در قرآن فراهم کرده

با همین عنوان «بقیه». این عنوان در جای خودش مقداری عجیب هست که چطور خدا به چیزی که ته

ترازوست و با تسویه حساب می‌ماند، می‌گوید «بقیه الله»! یک خرده تعبیر عجیب است، و آن موقع این تعبیر را

این‌جا می‌گذارند و این آیه قابل برش می‌شود. وقتی که قابل برش شد، می‌بینید که به عنوان دیگری هم قابل

تطبیق می‌شود، کما این‌که در همین سوره، آیه ۱۱۶ دارد: «فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُو بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ

الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ»؛ در میان امت‌های که پیش از شما بودند، چرا نبودند کسانی که صاحبان بقیه و صاحبان خرد باشند، مصلحانی دلسوز باشند و این‌ها نهی از فساد در زمین بکنند؟ معلوم است که «اولوا بقیه» ناهی از فسادند. حالا این عبارت را با آن برشی که در آن آیه «بقیه الله» دارد، زمینه می‌شود برای این که اساسا بشود و بتوانیم بفهمیم این نکته را که «بقیه الله»؛ یعنی «عقل الله»؛ یعنی مصلحی از جانب خدا؛ یعنی مصلحانی که «يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ»؛ یعنی آن مصلح کل که می‌خواهد ناهی از فساد باشد در زمین.

این نکته‌ای است در بحث خلافت‌ها که از روی نوع نگاهی که در روایات دارد، می‌خواهند ببینند محدوده خلافت و قیام به سیف این (خلیفه الله) چقدر است؟! آیا مطلق است یا مقید است؟ خلافت حضرت مهدی به دلیل این که «يَمْلَأُ اللَّهُ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجُورًا»، اصلا بحث زمین است. معلوم است منطقه قیام به سیف او زمین است، پس او «يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ» است و می‌خواهد در منطقه ارض عمل بکند. او مصلح ارض است، پس می‌شود بقیه الله.

این فرایند استفاده از بریده آیات است. گاهی قرآن یک عنوان می‌گذارد که آن عنوان به یک عنوان دیگری که در قرآن هست، ثنو و منعطف بشود تا از آن آیه بشود یک برداشت دیگر هم کرد. این از معجزات کارهای قرآنی است که کلمات شبیه به هم را کنار هم می‌گذارد تا کلمات را به هم منعطف کند تا یک برداشتی بکند؛ لذا می‌بینید از آیه «بَقِيَّتُ اللَّهِ»، دو برداشت می‌شود کرد. یکی «ته ترازو» و یکی «حضرت بقیه الله» و از خود ائمه هم پرسیدند که ما امام آخر را چه بنامیم؟ گفته‌اند: «بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ».

این مدل کارهای قرآنی ائمه است.

(سؤال) ج: این بحث بحث دقیقی است. وقتی عنوان رسول مستقلا بیاید، مدیریت اجتماعی را دارد نشان می‌دهد، ولی معنی عنوان خلیفه شدن این است که خلیفه باید با فرعون‌ها درگیر بشود؛ یعنی بحث درگیری و حاکمیت ایجاد کردن عنوانی است که در عنوان خلیفه وجود دارد. حالا راجع به خلیفه الله ما دو مدل آیات داریم. عنوان خلیفه الله که در سوره بقره هست و یک مدل آن درباره حضرت داوود هست البته با یک تفاوتی، آن هم اتفاقا همین است؛ یعنی آن چه که نهایت کار انسان کامل است، این است که می‌آید درگیر می‌شود و



قیام به سیف می‌کند و می‌خواهد همه زمین را تحت تسلط خودش در بیاورد. این نهایت انسان کامل است؛ برای همین پیغمبر انسان کامل است و الا بقیه هم یک جور خلیفه‌الله‌های جزئی هستند. نهایت کاری که انسان کامل می‌خواهد انجام بدهد، این است که برسد به این که قیام به سیف بکند، با فرعون‌های عالم درگیر بشود و همه را تحت تسلط توحید قرار بدهد. این کاری است که پیغمبر می‌خواهد بکند و امامان هم همین کار را می‌خواهند بکنند و اتفاقاً ولایت فقیه هم همین کار را می‌خواهد بکند. اگر ولایت فقیه در دوره‌ی یک نبی دیگر بود، معلوم نبود که می‌بایست این کار را می‌کرد؛ چون دارد خلیفه یک رسولی می‌شود که شاید شأن آن رسول نبوده که این کار را بکند؛ مثلاً شأن حضرت یوسف مدیریت اجتماعی بوده، ولی درگیری نبوده. این که به او بگویند برو با دشمنان درگیر بشو، اسوه این کار حضرت ابراهیم بوده که یک نوع بت‌شکنی داشته و در انبیاء بعدی حضرت موسی و مقداری انبیاء بنی اسرائیلی این شأن را داشته‌اند. این شأن برای همه رسل نیست که با درگیری به مدیریت اجتماعی برسند و قیام به سیف بکنند، ولی این شأن برای حضرت مهدی هست. حضرت مهدی با قیام به سیف به این جایگاه می‌رسد. آن خلیفه که خلیفه الله هم هست، معنی‌اش همین است. یکی از معانی مستتر در آن همین است که این کارها به او می‌رسد. می‌آید قیام به سیف می‌کند و بسط عدل می‌کند در همه عالم.

این که ما گفتیم قرآن این عناوین و بریده‌ها را جدا می‌کند، درباره عبارت «وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ» (حج: ۴۰) هم همین گونه است. شما سوره بقره آیه ۲۵۱ را که ببینید، در داستان حضرت داوود و طالوت و جالوت دارد: «فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ» که از آن عقلانیت‌های قرآنی است. چه شد که به داوود علم و حکمت دادند؟ چون «قَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ»، نه این که داوود رفت پیش استاد و مرتب درس خواند، مقاله داد، پژوهش کرد تا خدا به او حکمت و علم و سروری داد! این فرایند را خدا با این میانبرها طی کرد. وظیفه داوود این بود که این کار را برود انجام بدهد و انجام داد و خدا به او همه آن چه ما طلبه‌ها می‌خواهیم به آن برسیم را به او داد، آن هم اوج آن‌ها را. بعد دارد: «وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ»؛ اگر مردم از مردم دفاع نمی‌کردند، زمین فاسد

شده بود؛ یعنی این جنگ و دفاع‌هایی که توسط امثال داوودها و طالوت‌ها انجام شده، باعث شده که زمین فاسد نشود. حالا همین تکه را امام معصوم می‌برد و درباره «وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ» چنین روایتی می‌آورد که «خدا به واسطه نمازخوان‌ها عذاب را از نمازخوان‌ها برمی‌دارد، خدا به واسطه حج‌بروها عذاب را از حج‌بروها برمی‌دارد. اگر همه اتفاق می‌کردند که نماز نخوانند، یا حج نروند، خدا امت را عذاب می‌کرد» بعد می‌گویند استشهادش همین آیه است که «وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ» این دفاع دفعی است که نمازخوان‌ها دارند عذاب را دفع می‌کنند از نمازخوان‌ها؛ یعنی دفاعی است که دارند نمازخوان‌ها از نمازخوان‌ها می‌کنند، به واسطه نماز خواندنشان دارند عذاب را برمی‌گردانند. این مدل به سیاق آیه که نمی‌خورد؛ چون که آن دفاع؛ یعنی این خوبان دارند بدن را دفع می‌کنند؛ یعنی خوب‌ها دارند عذاب را از بد‌ها دفع می‌کنند.

این می‌شود بریده کردن آیات. حالا آیا آن آیه‌ی بریده شده ظرفیتش را دارد؟ بله دارد «وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ»؛ اگر خدا دفع نمی‌کرد از مردم مردم را، زمین فاسد شده بود. این‌ها خاصیت بریده‌های آیات است. (این بحث دقیق را باید گذاشت تا سر جای خودش بحث بشود) برمی‌گردیم به آیه:

«وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مَلَّةً أُنَبِّئُكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ» (حج: ۷۸)؛

یعنی جهاد را آن‌چنان که حقت هست انجام دادن، حرجی ندارد. فکر نکن با «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ» خدا حرج برایت آورده، برو با تمام قوا جهاد کن و این مطابق فطرت است؛ یعنی اگر دارد «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (روم: ۳۰)؛ چهره‌ات را به سمت دین بگیر و آن دین مطابق فطرت است، این فطرت را یک چیز حداقلی تعریف نکنید! این یک چیز حداکثری است؛ یعنی فطرت در حد این است جهاد برود انجام بدهد، و این مطابق شخصیتی است که خدا به تو داده. کسی که جهاد خودش را گذاشته در حد این که من بالاخره می‌روم برای خانواده یک نان حلالی در می‌آورم و به زندگیم می‌رسم، ولی ببینید یک

مرحله‌ای را هم می‌گویند جهاد است، منتها در مقابل مراتب بالاتر اصلا جهاد نیست! مثلا شما نماز می‌خوانید. خوب نماز خیلی کار بزرگی است، ولی می‌گویند «**لَا صَلَاةَ لِحَارِ الْمَسْجِدِ إِلَّا فِي الْمَسْجِدِ**» اصلا آن کار دیگر در مقابل این کار، نماز نیست! یعنی این نماز به این بزرگی در مقابل آن نماز اصلا محسوب نمی‌شود. این که برای شخص تعریف کرده‌اند که این در آوردن رزق حلال جهاد در راه خداست، نگویید پس ما هم جزء مجاهدین عالم هستیم! این که آن نیست که! آن جهاد «**وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ**» است؛ مثل «**اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ**» (آل عمران: ۱۰۲)؛ دیگر آن نهایت کار را که انجام می‌دهد مطابق فطرتش است. می‌خواهد بگوید در این‌ها حرج نیست. برو جهاد کن و «**وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ**»؛ این را حرج نپندار! این مطابق با فطرت است. «**مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ**»؛ روش پدرتان ابراهیم این است و اسلام یعنی اگر تسلیم مطلق می‌خواهی بشوی این است. «**هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا**»؛ آن خدا شما را مسلم نامید.

حالا ببینید چه grade از اسلام و مسلمین طرح می‌کند؛ یعنی از این پایین مسلم است تا آن بالا. کسی که طاغی و قارونی و فرعونی دارد زندگی می‌کند مسلم است، ولی باید بدانیم در کدام آیه عبارت مسلم می‌آید. باید ببینید وقتی حضرت ابراهیم دارد برای اسلام ذریه‌ی خودش دعا می‌کند، برای چه grade و سطح دارد دعا می‌کند؟ نه این که یک شهادتینی بگویند و بروند سر زندگی‌های خودشان و فرعونی و قارونی زندگی بکنند و این بشود دعای حضرت ابراهیم! که وقتی حضرت برای ذریه‌اش دارد دعا می‌کند.

آیه ۱۴۳ سوره بقره را بیاورید! از این آیه به عنوان امت وسط دارد سوء استفاده می‌شود؛ چون تعبیر خاصی از اعتدال دارد گفته می‌شود. (این بحث اصلا سیاسی نیست و یک بحث دینی - قرآنی است که این آیه این وسط بودن را چه چیزی دارد تعریف می‌کند؟) این آیه مثالی این آیه است: «

این که گفتیم «**وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ**» در این آیه همه این‌ها را با یک کلمه گفته: «**وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا**» از این به بعد این دو آیه دقیقا شبیه همدیگر است.

انگار «**وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا**» را در آیات پایانی حج باز کرده که امت وسط هستید یعنی چه هستید؟ یعنی «**وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ**» حالا بحث روش پدرتان ابراهیم بحث مفصلی است در قرآن.

اسوه بودن حضرت ابراهیم، روش‌های حضرت ابراهیم و همه این‌ها یعنی امت وسط! تا چه بشود؟ تا بشود اسلام، تا بشود «لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ»؛ شما بشوید امت وسط، نه به معنی امت بدون افراط و تفریط، بلکه وسط بودن یعنی شما جهاد بکنید، ملت ابراهیم را داشته باشید، روش‌های حضرت ابراهیم را داشته باشید - که خودش باب مستقلی است - تا این که «لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ»؛ رسول شهید و شاهد بر شما بشود «وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ»؛ و شما شهداء بشوید بر مردم.

تعبیر شاهد عمل شدن و شاهد بر مردم شدن در قرآن یعنی چه؟ یعنی امت مسلمان برسد به این که شاهدان بر اعمال بشوند که یا به معنی گواه شدن است و یا به معنی این است که خودشان در عالم الگو، شاخص و سنجه بشوند بر مردم؛ یعنی این امت برسد به آن جا که برای عالم الگو بشود، خودش شاخص امت‌ها بشود. امت برای امت وسط شدن باید به این نقطه برسد، البته ممکن است همه شاهد بر اعمال نشوند و به آن جا نرسند؛ مثلاً پیغمبر شاهد بر همه شهود هم هست، ولی در میان امت باید کسانی ظهور بکنند به عنوان شاهدان بر اعمال امت و این‌ها می‌شوند رئیسان امت و آن موقع اگر امت چنین رئیسی پیدا کرد، می‌توان گفت این امت شاهدان بر اعمال هستند به واسطه این که در میان آنان چنین افرادی ظهور کرده؛ برای این مطلب مصحح قرآنی داریم؛ مثلاً در آیات بنی اسرائیل داریم: «وَجَعَلَكُمْ مَلُوكًا» (مائده: ۲۰)؛ خدا شما را ملوک قرار داده. خدا همه را که ملوک قرار نداده! یکسری را ملوک قرار داده، ولی به واسطه این که در میان آن‌ها ملوکی را قرار داده، می‌شود مصححی که همه بگویند: شما را ملوک قرار دادند؛ یعنی شما افتخار پیدا کردید و همه پادشاهان شدید. این که رئیس امت ما به یک مقامی برسد گویی که همه امت به آن مقام رسیده‌اند. یا این که «تا شما شاهدان بر امت بشوید»، به این معناست که شما سنجه و شاخص بشوید.

به هر حال شما بیایید این جهادها را به روش حضرت ابراهیم بکنید تا «لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» آن موقع وقتی به این جا رسیدید، آن موقع «فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ»؛ باز همان سه‌گانه‌هایی که داشتیم: اقامه نماز، ایتاء زکات و اعتصام بالله که اخذ ولایت است.

یک موقع معنای تعبیر «وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ» را گفتیم که یعنی اعتصام به ولی الله «فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ»

آیه ۱۴۳ سوره بقره همین مضمون است: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» و بعد «وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ» که برش بحث تغییر قبله است که در آیه ۱۵۰ از آن به عنوان مقدمه اتمام نعمت یاد شده و از آیات مثانی است. باید به این آیات شبیه به هم دقت کرد! «وَمَنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلَآتِيَنَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» این عبارتهای «فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي» شما را یاد داستان ولایت می‌اندازد در سوره مبارکه مائده که داشتیم «الْيَوْمَ يَأْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي»

ان شاء الله به مناسبت بحث مسجدالحرام و آیات تغییر قبله برای رسیده به بحث ولایت؛ یعنی قبله - مسجدالحرام - نماز - ام القرى و ارتباط اینها با بحث امام، همه یک بسته‌ی معنایی است که باید با هم ببینیم. برمی‌گردیم به بحث: اینها عرض ارادتی بود نسبت به پیغمبر و این که امت باید برسد به این جایگاه و این خاص امت پیغمبر و چند امت دیگر است؛ مثل بنی اسرائیل البته منطقه بنی اسرائیل کل زمین نبوده، ولی ما امت پیغمبری هستیم که باید به این جا برسیم.

در بحث نماز گفتیم یک بحث نماز داریم و یک بحث اقامه نماز. نماز به امور فردی‌ای که آدم‌ها دارند انجام می‌دهند گفته می‌شود. منافقین نماز می‌خوانند، ولی اقامه نماز نمی‌کنند. آن حرکت جمعی که همراه با مفهوم امامت هست. آن حرکت جمعی به سمت خدا و نماد ارتباط جمعی با خدا اسمش اقامه نماز است. آیات شاخصی را در این زمینه عرض کردیم از جمله: «الَّذِينَ إِذَا مَكَتَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ» (حج: ۴۱)؛ کسانی که امکان پیدا می‌کنند در زمین، اقامه نماز می‌کنند. همین جوری مردم نماز می‌خوانند ولی کسانی هستند که وقتی امکان پیدا می‌کنند، می‌خواهند یک حرکت جدید بزنند. این حرکت جدید هم صرف نماز جماعت برگزار کردن نیست؛ چون همه جا نماز جماعت را می‌شود برگزار کرد.

در بحث سوره توبه، آیه ۱۸ گفتیم، عمران و آبادانی مسجد و مسجد را ساختن به معنی ساختن مسجد نیست. این جا یک تناسب حکم و موضوع لازم دارد. از عوارض فهم اقامه نماز این است که شما می‌فهمید که «إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ»؛ مساجدالله را فقط کسانی می‌سازند که «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» ساخت و ساز مساجد که فقط یک آرشیوتکت می‌خواهد و یک پیمانکار! ولی آیه دارد «إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ» این چه ارتباطی به ساخت و ساز مسجد دارد؟! کسی مساجد الله را می‌سازد که اهل اقامه نماز است؛ یعنی می‌خواهد آن کار را انجام بدهد، وگرنه نماز جماعت برگزار کردن احتیاج به این کارها ندارد. نماز جماعت را همین جوری هم می‌شود برگزار کرد، البته در اقامه نماز، نماز جماعت و مفهوم نماز هم وجود دارد و به دلیل نماز جماعت امام و مأموم و این فرهنگ را دارد، ولی اقامه نماز آن چیزی است که دشمنان اسلام با چنین اقامه‌ی نمازی مشکل دارد و هدفش زدن این مسجد و این اقامه نماز است. این دیگر نماز جماعت برگزار کردن نیست! گرچه قالب‌های نماز جماعت را هم دارد. دنبال این معنا بودیم که بگوییم این‌ها ارتباط‌هایی دارد که به مفاهیم بزرگ ولایت سیاسی پیدا کردن، قیام به سیف پیدا کردن و مفاهیمی از این دست، ارتباط دارد که در نهایت به مفهوم امامت ارتباط پیدا می‌کند. کسانی باید عمران مسجد کنند که این ویژگی‌ها را داشته باشند. این‌ها موجب آبادانی مسجد می‌شود وگرنه یک مسجدی در می‌آید ویرانه! مثالی این آیه‌ی «قَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ» آیه ۴۰ در سوره مبارکه حج است: «الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَعْضَ حَقِّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبَّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ»؛ کسانی که اخراج شدند فقط به خاطر این‌که گفتند: پروردگار ما خداست. پس بدانید عزیزان من! کسی که بگوید پروردگار من خداست، اخراج می‌شود. این یک اعلام ربوبیت دیگری است. اگر حرفش را خلاصه بکنی همین می‌شود که فقط گفته: ربنا الله و با همین اخراج شده. آن جا بعد از «وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ» دارد: «لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ» و این جا دارد: «لَهْدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا»؛ یعنی تمام مراکز دینی منهدم می‌شد، منتها کدام مرکز دینی را منهدم می‌کرد؟ آیا منهدم می‌کند؛ یعنی مرکز را می‌ترکاند؟ نه! یعنی به ویرانه‌ای تبدیل می‌کند؛ یعنی

می بینید کاشی کاری دارد، امام دارد، جماعت دارد، ولی چون کار امام را انجام نمی دهد، ویرانه ای بیش نیست؛ چون این جا اقامه نماز نمی شود، با امام ارتباطی ندارد، کارهای امام را جلو نمی اندازد. این در حقیقت یک مسجد ویرانه ای است. دشمن دنبال منهدم کردن مسجد است، ولی این مساجدی را که منهدم نمی کند چه؟! بسیاری مساجد شیک و فخیم در نیویورک هست و اصلا خود دولت آمریکا دارد این مساجد را می سازد، ولی این عمران که آن عمران نیست!

لذا در معنای عمران دقت بکنید که تناسب حکم و موضوع لازم است. «إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنِ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ» و اگر این مسجد نباشد زمین فاسد می شود. زمین فاسد می شود به این معنا نیست که همه مردم زمین در فسق و فجور و فحشا هستند! معنی اش این نیست. بلکه همین که در زمین امام نباشد و روح زمین در آن حاکمیت نکند؛ مثل مرده ای بی جانی است که می پوسد و از بین می رود. آن نقطه ای فساد زمین همان نقطه ای است که امام و مشرب امام در آن حاکمیت ندارد، و فساد زمین یعنی همین! مسجد هم یعنی امام و مشرب امام.

به تناسب های این احکام و موضوعات دقت کنید.

در سوره انبیاء، آیه ۷۳ بعد از پایان داستان ابراهیم، اسم انبیائی را که دنباله حضرت ابراهیم بوده اند، امام می گذارد: «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ \* وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا»؛ ما این ها را امامانی قرار دادیم که این ها هدایت به امر می کنند. هدایت از عالم امر می کنند. هدایت از ملکوت شیء می کنند؛ یعنی وقتی می خواهد تو را هدایت کند، زمام ملکوت تو را می گیرد و هدایت می کند. این ها منبری نیستند و مثل منبری ها هدایت نمی کنند. هرچقدر کسی به امام نزدیک بشود، امام ملکوت او را می گیرد و هدایت می کند. هل نمی دهد. به تعبیری فرق است بین کشیدن و هل دادن. در هل دادن ممکن است طرف این طرف و آن طرف برود؛ مثل این که کسی ماشین را هل بدهد، اما فرمان دست کس دیگری باشد، ولی همین ماشین را اگر از جلو بکشی، هیچ موقع منحرف نمی رود. «يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا» این است.

اگر می خواهید بدانید سراغ امام رفتن و انس با امام چه می کند، آیات آخر سوره یس را ببینید!

وقتی راجع به عالم امر صحبت می‌کند، این جوری صحبت می‌کند. «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ \* فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»؛ آن عالم امرش (در مقابل عالم خلق) این جوری است که وقتی اراده چیزی را می‌کند، در عالم خلق خدا کن فیکون نمی‌کند، یا اگر کن فیکون بکند، آنی نیست؛ یعنی «یکون کل شیء بحسبه»؛ مثلاً اگر خدا بخواهد نسل هفتم شما را به وجود بیاورد آیا می‌شود همین لحظه کن فیکون بکند؟ نه! شما باید فرزندان بشوید و به تدریج «یکون کل شیء بحسبه»، اما اگر کن فیکون به معنی «أَنَا فَأَنَا» باشد و آنی اتفاق بیفتد، این مربوط به عالم امر است و مربوط به عالم خلق نیست. آن عالم امر ملکوت کل شیء است؛ مثلاً شما یک چراغ قوه را در نظر بگیرید، اگر بخواهد نورش روی زمین حرکت بکند، آن بالا اگر تکانش بدهند، با سرعت بالایی این طرف و آن طرف می‌رود. خدا ملکوت شما و امر شما را به دست می‌گیرد «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»؛ از عالم امر ما دارند هدایت می‌کنند. از آن جا می‌گیرند و هدایت می‌کنند، فقط حالت منبری نیست. بعد دارد «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ»؛ نه این که ما به آن‌ها وحی کردیم که «افعلوا الخيرات»؛ بروید خیر و کار خوب انجام بدهید! (چون خدا از این کارها با ما هم می‌کند) بلکه کل خیرات روی این‌ها نصب شده. فعلش را به آن‌ها وحی کردیم. «وَأَقَامَ الصَّلَاةَ»؛ و اقامه نماز به آن‌ها وحی شده. (به تناسبها دقت کنید!) آن چیزی که وحی شده اقامه نماز در رتبه امام و مرتبط است. «وَأَيَّاتِ الزَّكَاةِ» و ایتاء زکات وحی شده. ما این‌ها را به آن‌ها وحی کردیم، پس اگر بحث اقامه نماز می‌کنیم، مثل راه انداختن نماز جماعت نیست. گرچه راه انداختن نماز جماعت یکی از ویژگی‌های اقامه نماز هست؛ یعنی اقامه نماز اصلاً با مفهوم امام و ایتاء زکات ارتباط دارد. اصلاً مربوط به حاکمیت و حرکت‌های اجتماعی است. به خاطر این است که این‌همه مورد تأکید است. البته نماز خواندن هم مورد تأکید است؛ چون نماز خواندنی باید باشد که مفهوم جماعت باشد که در آخرش به مفاهیم امام برسد.

در سوره سجده آیه ۲۴ هم معلوم می‌شود که اقامه نماز و ایتاء زکات و مفهوم امامت خون دل خوردن دارد. و این آیه هم از آیات مثالی است. باز هم تناسب حکم و موضوع باید اقتضا بکند که چه شده که این جور شده؟!



«وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا»؛ از این بنی اسرائیل یک عده را امامانی کرد که به امر ما هدایت می‌کنند «لَمَّا صَبَرُوا»؛ یعنی معلوم است که به این بسته‌ی مفهوم «امامت، اقامه نماز و ایتاء زکات و فعل خیرات» در راستای یک صبر و پایمردی وحشتناک رسیده‌اند. می‌گویند ما این‌ها را امام کردیم «لَمَّا صَبَرُوا»؛ و این‌ها با پایمردی‌شان به این مقام رسیدند، پس معلوم است آن نماز خواندن، این نماز خواندن‌ها نیست! این نماز خواندن که پایمردی نمی‌خواهد. اگر این جور بود که ما هم امام می‌شدیم! این‌ها با مفاهیم دیگری و کار دیگری دارند به این مقام می‌رسند. با آن کارهای اجتماعی‌شان است که دارند به این مقام می‌رسند. با صبر در دستورات الهی است که به این مقام می‌رسند. کسانی هم که می‌خواهند الگوی اخلاقی پیغمبر و امام پیدا بکنند، الگوی اخلاقی کسی که در این حرکت دارد وارد می‌شود و دیدش این است که می‌خواهد امام را در حاکمیت جهان بگذارد. اگر می‌گویند «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب: ۲۱)؛ پیغمبر اسوه حسنه است برای شما، فکر نکنید فقط در همسرداری و در تواضع که البته این‌ها هم هست، ولی جهت اصلی اسوه بودن پیغمبر این‌ها نیست؛ چون این همسرداری و تواضع را ممکن است شما از کسان دیگر هم ببینید. اسوه حسنه بودن پیغمبر در این است که او می‌خواهد حاکمیت توحید را بر کل عالم سیطره بدهد و پای آن هم ایستاده و با این «لَمَّا صَبَرُوا» و این دسته از مفاهیم به مقام امام بودن رسیده. اگر کسی می‌خواهد رشد اخلاقی بکند باید به این جاها برسد. ذهنش باید به این جاها بکشد تا بشود اسوه حسنه و رشد اخلاقی و همه این‌ها.

حالا که شمائی از اقامه نماز و تفاوت آن با نماز خواندن مشخص شد، باید به مفاهیم دیگر و ارتباط آن مفاهیم با همدیگر پردازیم.

## صلوات!